

شاهنامه طهماسبی، بر مبنای تحلیل گفتمان انتقادی (بررسی جلوه‌های سیاسی-دیپلماتیک ورزش)

منصوره حاجی هادیان

مدرس دانشگاه هنر اصفهان و دانش آموخته دانشگاه فردوسی مشهد
m.hajihady@gmail.com

چکیده:

شاهنامه طهماسبی با ۲۵۸ نگاره یکی از مهمترین آثار نگارگری بر مبنای شاهنامه فردوسی است که خلق آن با حمایت‌های صفویان، در دوره شاه اسماعیل آغاز و در زمان شاه طهماسب به پایان رسید. شاهنامه فردوسی اثری است که از یک سو تاریخ سیاسی خود را دارد و از سوی دیگر، داستان‌های آن درباره کسانی است که به قدرت و سیاست وابسته‌اند. همچنین حکومت نوپای صفوی در قبال حمایت‌های خود از نگارگران متوقع رعایت کردن برخی خط مشی‌های سیاسی بوده است. بنابراین، شاهنامه طهماسبی نیز نمی‌توانسته فارغ از موضوعات سیاسی خلق شده باشد. در طول تاریخ، سیاسیون همواره تلاش داشته‌اند تا از همه امکانات ممکن برای پیش‌برد اهداف خویش بهره ببرند و ورزش به عنوان یکی از موضوعاتی که مورد علاقه طبقات مختلف اجتماع است، از این امر مستثنی نیست. در این تحقیق تلاش خواهیم کرد تا با روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیل و توصیفی که ریشه در نظریات تحلیل گفتمان انتقادی دارد، نگاره‌هایی از شاهنامه طهماسبی را که پیوندی میان ورزش و سیاست برقرار می‌سازد، مطالعه کرده، ویژگی‌های آنها و رویکردهای سیاسی را در آنها بررسی کنیم. یکی از وجوه سیاسی در این گونه نگاره‌ها بیشتر معطوف به جنبه دیپلماتیک است. در این موارد جلب نظر پناه‌جوی متعلق به حکومت دیگر (به‌ویژه، شاهزادگان) به وسیله ورزش باعث ایجاد فضایی صمیمانه می‌شود تا مانع از بازگشت وی به کشور خویش شود. حضور پناه‌جو در کشور مقصد علاوه بر تضعیف روحیه دشمن، موجب می‌شود تا همواره گروگان‌ارزشمند در اختیار نیروهای خصم قرار داشته باشد.

دهمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

کلیدواژه‌ها: شاهنامه طهماسبی، حکومت صفوی، سیاست، ورزش

www.anjomanfarsi.ir

۱. مقدمه

شاهنامه طهماسبی یکی از شاهنامه‌های مصور دوران صفوی است. خلق این اثر در دوره اسماعیل، ملقب به ابوالمظفر بهادرخان حسینی (۸۸۱-۹۰۳ ش.) پایه‌گذار سلسله پادشاهی صفوی آغاز و پس از او، ذیل توجه فرزندش، شاه طهماسب (۸۹۲-۹۵۵ ش.) که به هنر و ادبیات علاقه‌مند بود، کامل شد. این شاهنامه ۲۵۸ نگاره دارد که توسط بهترین نگارگران روزگار در کارگاه دربار صفوی پدید آمد. نگاره‌های شاهنامه طهماسبی بر مبنای داستان‌های شاهنامه فردوسی تصویر شده‌اند و البته، تصمیمات کلان‌تر نگارگران، سفارش دهندگان صفوی آن و (تا حدی) سلیقه شخصی نگارگران نیز در چگونگی طراحی هر نگاره مؤثر بوده است. شاهنامه طهماسبی از جهات مختلف به امر قدرت و سیاست مربوط است: شاهنامه فردوسی که زمینه اولیه نگاره‌ها است، خود اثری است که اولاً تاریخ سیاسی خود را دارد و ثانیاً داستان وابستگان به قدرت سیاسی را روایت می‌کند. از سوی دیگر، سفارش دهندگان صفوی که بدون حمایت ایشان خلق شاهنامه طهماسبی نیز ممکن نبود، در گیر و دارهای ایجاد حکومتی نوپا، نیاز به تقویت مشروعیت خویش داشتند و برای این امر از استفاده از هیچ ابزاری دریغ نمی‌کردند. بنابراین نظارت بر روند خلق اثر و اظهار توقعات خویش از

نگارگران امری طبیعی بوده است. برخی از نگاره‌های شاهنامه طهماسبی به داستان‌هایی از شاهنامه فردوسی اختصاص دارد که در آنها ورزش به مثابه ابزاری برای تحصیل منافع سیاسی-دیپلماتیک مورد توجه قرار گرفته است.

۱-۱ بیان مسأله

در پژوهش حاضر تلاش خواهیم کرد تا به این سؤالات پاسخ دهیم: ۱. کدام نگاره‌های طهماسبی بیان‌گر ارتباط میان ورزش و قدرت و منافع سیاسی است؟ ۲. بر مبنای نگاره‌های مذکور، کارکرد ورزش در امور سیاست و به خصوص، دیپلماسی چه بوده است؟ ۳. نگاره‌های مذکور چگونه به مشروعیت بخشی به نظام نوبنیاد صفوی کمک می‌کند؟

۱-۲ اهداف و ضرورت تحقیق

پاسخ به سؤالات تحقیق حاضر و جویی از کارکردهای نگاره‌های طهماسبی و اشعار فردوسی را روشن می‌سازد که تا کنون از دید پژوهندگان ادب فارسی و هنر ایرانی مغفول مانده است. همچنین، یافته‌های این تحقیق می‌تواند از منظر علوم دیگر، خصوصاً علم سیاست کارایی داشته باشد.

۱-۳ ادبیات پژوهش

اگرچه در باب کارکرد سیاسی-دیپلماتیک ورزش در نگاره‌های طهماسبی هیچ پژوهشی انجام نشده است، در اینجا به برخی از مرتبط‌ترین آثار تحقیقی با موضوع بررسی‌های حاضر اشاره می‌شود. مثلاً، فریده مجیدی خامنه در مقاله‌ای تحت عنوان: «ورزش در نگاره‌های ایرانی» نگاره‌های مرتبط با ورزش را در کتاب «شاهکارهای نگارگری ایران» (۱۳۸۴)، موزه هنرهای معاصر تهران) معرفی کرده است. در آن کتاب آثاری از شاهنامه بایسنقری، کللیه و دمنه، پنج‌گنج، ظفرنامه تیموری، خاوران‌نامه، حبیب‌السیر، مرقع گلشن و شاهنامه طهماسبی منتشر شده است. ورزش‌هایی که محقق مذکور توانسته است از میان این آثار استخراج کند عبارتند از: بازداری، کمان‌داری، کمنداشنانی، تیراندازی، شمشیربازی، نیزه‌افکنی، کشتی و چوگان‌بازی. (ن.ک: مجیدی خامنه، ۱۳۸۷: ۵۱-۴۵) همچنین، فاطمه ماه‌وان در توصیف رویکرد پایان‌نامه کارشناسی ارشد ادبیات خود، با عنوان: تحلیل ادبی نگاره‌های شاهنامه فردوسی؛ (با مقایسه نگاره‌های دو نسخه بایسنقری و داوری)، به راهنمایی محمد جعفر یاحقی می‌نویسد: «عمده‌ترین جنبه‌های نگاره‌های شاهنامه، یعنی ساحت معنایی و ساحت تصویری نگارها را مورد بررسی قرار دادیم و سپس به بررسی این نکته پرداختیم که هریک از جنبه‌های معنایی و تصویری نگاره تا چه حد با متن انطباق دارند؟» (ماه‌وان، ۱۳۸۹: ۱۰) وی همچنین در رساله دکتری خود در رشته ادبیات فارسی، با عنوان: «متن پژوهی شاهنامه با استفاده از نگاره‌ها، قابلیت‌های نگارگری به منزله منبعی در متن پژوهی» به راهنمایی محمد جعفر یاحقی می‌نویسد که امکانات بهره‌گیری از داده‌های تصویری در نگاره‌هایی را که بر اساس شاهنامه فردوسی خلق شده باشد، جهت متن پژوهی شاهنامه فردوسی بررسی کرده است. (همان، ۱۳۹۵: ۱۵) نیز، مصطفی ملکوتیان در مقاله‌ای تحت عنوان: «ورزش و سیاست» و رابطه این دو مفهوم را از دو جنبه بررسی کرده است: الف. «برخی برداشت‌های نظری درباره رابطه ورزش و سیاست» که در آن به نظرات پیر بوردیو (۱۹۳۰-۲۰۰۲ م.) اندیشمند حوزه علوم اجتماعی و دیدگاه جامعه‌شناختی کارکردگرا توجه شده است. ب. «تأثیرات مختلف ورزش بر عرصه سیاست در عمل» که ذیل آن مسائلی همچون: «نقش ورزش در تحکیم ارزش‌های انسانی» و «نقش ورزش در تقویت هویت و هم‌بستگی ملی و هم‌گرایی قومیت‌ها»؛ «نقش ورزش در افزایش مشارکت سیاسی»؛ «نقش ورزش در مبارزه با استعمار و عاملان آنها»؛ «نقش تبعی و کاتالیزوری ورزش در فراهم کردن شرایط صلح بین دولت‌ها»؛ «نقش رسانه‌های ورزشی»؛ «تجاری شدن ورزش و ارتباط آن با سیاست»؛ «بهره‌گیری قدرت‌های بین‌المللی از ورزش» مورد دقت واقع شده است. (ن.ک: ملکوتیان، ۱۳۸۸: ۳۱۰-۳۰۳) ملکوتیان ذیل عنوان «راهبرد ورزشی؛ برخوردار از شباهتی خیره‌کننده با راهبرد سیاسی» می‌نویسد: «با دقت در شرایط و وضعیت سیاست و راهبردهای خارجی کشورها و ورزش، به یک مشابهت خیره‌کننده میان ورزش، به‌ویژه ورزش‌های جمعی مانند فوتبال و سیاست می‌رسیم و انگار ورزش برای دست‌یابی به هدف از نسخه سیاست، به‌ویژه در روابط خارجی، پیروی می‌کند.» (همان،

۳۱۰) حبیب‌الله فاضلی در مقاله‌ای ذیل عنوان: «ورزش و سیاست هویت» ورزش را با گفت‌وگوهای سیاسی و اقتصادی سیاست‌مداران مقایسه کرده و می‌گوید مسابقات ورزشی نیز همانند میدان جنگ عملاً رقابتی تمام‌عیار است که لاجرم از نگاره داوران یا تماشاچیان برنده و بازنده‌ای خواهد داشت. (فاضلی، ۱۳۹۱: ۱۶۲) وی همچنین عرصهٔ ورزش را میدانی برای روابط سیاسی میان دولت‌های متخاصم دانسته که پیروزی یا شکست در آن به‌مثابهٔ پیروزی و شکست در امر سیاست است و موجب افزایش یا کاهش مشروعیت سیاسی دولت‌ها می‌شود. (همان، ۱۶۹) علی‌رضا احمدی نیز در مقالهٔ «ورزش، سیاست، روابط بین‌الملل» می‌نویسد: «ورزش وسیله‌ای جذاب و مورد علاقهٔ مردم دنیا است. ورزش صرفاً کنشی بدنی نیست، بلکه بسته به فضای شکل‌گیری آن دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... است. همان‌گونه که در بررسی‌های علمی از رابطهٔ فرهنگ و سیاست، اقتصاد و سیاست، اقتصاد و فرهنگ و مانند آن گفتگو می‌کنیم، می‌توانیم از روابط متقابل ورزش با سیاست و روابط بین‌الملل نیز گفتگو کنیم... ورزش در دیپلماسی عمومی به عنوان ابزاری مؤثر و صلح‌آمیز برای توسعهٔ روابط بین‌المللی مورد تأکید است، خصوصاً برای آن دسته از کشورهایی که دارای فضای سرد سیاسی متقابلی هستند می‌تواند موجب تلطیف و عادی سازی رابطه میان دو کشور شود. از لحاظ تاریخی از ورزش و جذابیت آن به عنوان یک روش برای پیشبرد برنامه‌های سیاسی استفاده می‌شود.» (تارنمای شجاع، بازدید: ۱۳۹۶/۰۵/۱۰)

۴-۱ روش پژوهش

این تحقیق به روش کتابخانه‌ای و به روش تحلیل و توصیف انجام خواهد شد. در این پژوهش روش تحلیل و توصیف مبتنی بر نظریات «تحلیل گفتمان انتقادی» است که خود رویکردی میان‌رشته‌ای برای مطالعهٔ گفتمان است و در آن زبان به مثابهٔ شکلی از کارکرد اجتماعی بررسی شده و بر شیوهٔ باز تولید قدرت اجتماعی و سیاسی به وسیلهٔ متن و گفتگو تأکید می‌شود.

۲. بحث

در ادامه، پس از تعریف مفاهیم ضروری این تحقیق، همچون: تحلیل گفتمان انتقادی، سیاست و قدرت سیاسی، صفویان و شاهنامهٔ پهماسبی، به بررسی نگاره‌هایی از این شاهنامه خواهیم پرداخت که مستقیماً به ورزش و مسائل سیاسی مرتبط هستند.

۱-۲ تحلیل گفتمان انتقادی www.anjomanfarsi.ir

همان‌گونه که اشاره کردیم، مبنای نظری تحلیل‌ها در این پژوهش، نظریات «تحلیل گفتمان انتقادی» خواهد بود. در این روش «بر نقش برجستهٔ زبان و ایدئولوژی در توجیه، تولید و بازتولید سلطه و روابط نابرابر قدرت تأکید می‌کند و وظیفهٔ تحلیل گفتمان انتقادی را توجه به عمیق‌ترین و ظریف‌ترین وجه اعمال قدرت در اجتماع از رهگذر افشای تزویر زبان می‌داند.» (محسنی، ۱۳۹۱: ۶۷) همچنین بنابر مفروضات اولیهٔ تحلیل گفتمان، همهٔ متون دارای بار ایدئولوژیک بوده، هیچ متنی خنثی یا بی‌طرف نیست. (ن. ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۳۸) دیگر آنکه «محتوای متن نیز معنادار است، چون که نحو دارای معانی اجتماعی و ایدئولوژیک است و این معانی در جای خود به عواملی که دال‌ها را می‌سازند (نظیر: رمزا، بافت‌ها، مشارکت‌ها و تاریخ مختلف) وابسته‌اند و نیز اینکه هر متنی در شرایط و موقعیت خاصی تولید می‌شود و از این رو، رنگ خالق خود را همیشه به‌خود دارد و نهایتاً اینکه هر متنی به یک منبع قدرت یا اقتدار (نه لزوماً سیاسی) مرتبط است.» (شیرازی رومنان، ۱۳۸۷: ۸۷-۵۶، همچنین، ن. ک: فرکلاف، ۱۹۹۶: ۲ و ۹) بر اساس نظریات مذکور سطوح تحلیل - توصیفی در این پژوهش مبتنی بر سه سطح خواهد بود: «سطح اول: توصیف یا گفتمان به‌مثابهٔ متن؛ سطح دوم: تفسیر یا گفتمان به‌مثابهٔ تعامل بین فرایند تولید و تفسیر متن؛ و سطح سوم: یا سطح کلان که تبیین یا گفتمان به‌مثابهٔ زمینه است.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶)

برای بهره‌گیری از این نظریات، ابتدا شاهنامه طهماسبی را به منظور کشف و تعیین نگاره‌های مرتبط با موضوعات ورزش و سیاست مطالعه خواهیم کرد. سپس هر نگاره با توجه به شعر مربوطه از شاهنامه فردوسی مطالعه خواهد شد. خوانش انطباقی شعر و نگاره مرتبط با آن، از دو جنبه ممکن است: نخست آنکه یک نگاره را تنها به منزله بازنمودی از متن ادبی، به مؤلفه‌هایی از قبیل مسائل مورد علاقه شکل‌گرایان، شگردهای آن و تعلق آن به مکاتب مختلف مطالعه کنیم. شیوه دیگر که بر اساس نظریات تحلیل گفتمان انتقادی است و در این تحقیق مورد استفاده قرار خواهد گرفت، آن است که از منظر معناشناسی، دلالت‌های معنایی‌ای را مورد دقت قرار دهیم که نگاره را نه تنها به متن ادبی مورد نظر، بلکه آن را به مؤلفه‌های برون‌متنی، به‌خصوص، مؤلفه‌های سیاسی-اجتماعی-ایدئولوژیک زمان تولید آن مربوط می‌سازد. سپس ارتباط این تشابهات و تمایزات با سیاست‌های حاکمان صفوی و نیز، چگونگی یاری رساندن هنر و ادبیات به تحکیم قدرت بررسی خواهد شد.

۲-۲ سیاست، امر سیاسی، دیپلماسی و پناهجو:

در لغت‌نامه دهخدا «سیاست: پاس داشتن ملک. نگاه داشتن. حفاظت. نگاهداری. حراست. حکم راندن بر رعیت. حکومت. ریاست (و) داوری» است. (دهخدا، ذیل سیاست) هیوود می‌گوید: «سیاست در معنای عام، یک برنامه یا خط مشی است که یک شخص، گروه، حرفه یا حکومت آن را تنظیم می‌کند.» (هیوود، ۱۳۸۷: ۳۹) در سیاست عمل، عامل و موضوع عمل وجود دارد. عامل عمل سیاست، مقامات، حکومت و نهادهای تصمیم‌گیری و اجرایی دولت هستند. موضوع عمل، افراد، گروه‌ها و بخش‌های مختلف جمعیت یک سرزمین یا کشور هستند. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۹) بنابراین، کارگزار حکومت همان عامل یا فرد یا واحدی است که عمل سیاسی را بر عهده داشته و به اجرا می‌رساند. گرچه برخی از پژوهندگان مانند لاکلاف و موفه میان سیاست و امر سیاسی تفاوت قائل هستند (ن.ک: نوریس، ۲۰۰۶: ۱۲۵-۱۲۲) اما به‌طور کلی می‌توان گفت که امر سیاسی در معنایی بسیار کلان‌تر از مفهوم سیاست و دولت به‌کار می‌رود و با این حال، همه آنها را در خود جای می‌دهد. مثلاً کارل اشمیت معتقد است که تمایز دوست از دشمن هسته مرکزی امر سیاسی است. (ن.ک: هایتمان، ۲۰۰۳: ۳۷) ولی آخرالامر، این دولت‌ها هستند که دوستان را از دشمنان متمایز می‌کنند. از سویی، قدرت در ترکیب با سیاست معنایی خاص می‌یابد. «قدرت سیاسی» متشکل از دو واژه قدرت و سیاست است. قدرت در معنایی متفاوتی چون توانایی انجام کاری خاص، توانایی امتناع و انقیاد و توانایی واداشتن دیگران به اطاعت به کار رفته است. (آقا بخشی و افشاری، ۱۳۸۷: ۵۳۵) قدرت حاصل عمل اراده است. کسانی که آن را دارند، فرمان می‌دهند و انبوه خلق فرمان می‌برند، چون می‌دانند که دارنده قدرت، دارای وسایل تأمین برتری است. (همان) نهایتاً اینکه در فرهنگ‌نامه سیاسی آشوری آمده است دیپلماسی یا روابط دیپلماتیک: دانش ارتباط میان سیاست‌مداران و سران کشورهای جهان است. و به آن دسته از مقام‌های رسمی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی یک کشور نزد کشور و یا سازمان بین‌المللی پذیرنده دیپلمات می‌گویند و در فرهنگ روابط دیپلماتیک، عالی‌ترین مقام سیاسی در نزد کشور میزبان را سفیر می‌نامند. (ن.ک: آشوری، ۱۳۵۴: ۱۶۸ و ۲۴۲) نیز، در لغت، صفت فاعلی مرکب «پناهنده: آن‌که به کسی یا به چیزی پناه برد (و مترادف) پناهنده، پناه‌گیرنده، پناه‌آورده، زنهاری، ملتجی، جار، مولی» است. (دهخدا، ذیل پناهنده) همچنین، در اصطلاح، مطابق مصوبات کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان، به شهروندی که برای فرار یا ترس از آزار و اذیت نژادی، مذهبی، قومی و ملیتی یا برای عضویت در یک گروه اجتماعی خاص یا داشتن عقاید سیاسی اقلیتی، توانایی به دست آوردن پناهگاهی امن در کشور خود را ندارد و یا کسی که دارای تابعیت و ملیت ویژه‌ای نیست و یا در بیرون از کشوری که پیش‌تر در آن بوده به سر می‌برد و به دلیل ترس از جان، ترجیح می‌دهد به کشوری که پیش‌تر در آن به سر می‌برده، بازنگردد، پناهجو یا پناهنده می‌گویند. (ن.ک: UNHCR, 1967: 15-14 و همچنین، شورای پناهندگان، ۲۰۱۵: ۵-۴)

۲-۳ صفویان و شاهنامه طهماسبی

صفویان دودمانی از ریشهٔ شیخ صفی اردبیلی بودند که از سال ۹۰۷ق. با تاج‌گذاری شاه‌اسماعیل در ایران به قدرت رسیدند. (براون، ۱۳۳۴: ج ۴، ۴۲-۳۰) شاه‌اسماعیل علاوه بر آن‌که حکومت مرکزی را در این دوباره برقرار و یک‌پارچگی را به این کشور بازگرداند (ر. ک: خواندمیر، ۱۳۵۳: ج ۳، ۷۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۲۳ و ج ۴، ۳۷۸-۲۷۴)، تشیع را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کرد. (ن. ک: مزای، ۱۳۶۸: ۱۱۷) با این اقدامات جدی، علاوه بر دشمنان خارجی، دو گروه داخلی را نیز به مخالفت با خویش برانگیخت: اول حاکمان محلی که بدین صورت قدرت ایشان از دست می‌رفت یا نابود می‌شد و دوم، غیرشیعیان و خصوصاً اهل سنت که خود را در معرض خطر می‌دیدند. شاه‌اسماعیل برای مقابله با این مشکلات ناچار باید از هر ابزاری برای تقویت مشروعیت و حکومت نوپای خود بهره می‌جست و استفاده از هنر و ادبیات، به‌خصوص شاهنامهٔ فردوسی که تاریخ سیاسی معروفی میان مردم داشت و از طرفی بسیاری از مردم فردوسی را شیعه و طرفدار علی (ع) می‌دانستند (نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۹-۷۸ و آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۷-۸۶) از این جمله بود. وی زمینه‌ای فراهم آورد تا شاهنامه‌ای مصور خلق شود که بعدها توسط فرزند او شاه-طهماسب که خود نیز علاقهٔ وافری به هنر داشت (محمدحسن، ۱۳۶۳: ۱۱۶ و سیوری، ۱۳۶۶: ۱۱۲) پیگیری شد و امروزه از آن با نام شاهنامهٔ طهماسبی نام می‌بریم.

۴-۲ شاهنامهٔ طهماسبی

شاهنامهٔ فردوسی همواره یکی از منابع الهام‌آفرینش هنری برای نگارگران بوده است، به‌نحوی که نسخه‌های متعددی از شاهنامه مصورسازی شده‌اند. شاهنامهٔ طهماسبی، مجموعه‌ای از نگاره‌های مبتنی بر اشعار شاهنامهٔ فردوسی است که به سدهٔ دهم هجری قمری و عهد صفویان تعلق دارد. این اثر با ۲۵۸ نگاره از مهمترین آثار نگارگری شیعی، بلکه از مهمترین آثار نقاشی دنیا است که نوشته‌های آن به خط نستعلیق تحریر شده است. نقاشی‌های این کتاب را ۱۵ نقاش بر عهده داشته‌اند که تنها نام ۹ نفر بر ما معلوم است. دوست محمد، میرمصور، آقامیرک، سلطان محمد، میرزاعلی، مظفرعلی، شیخ محمد، میرسیدعلی و عبدالصمد آن نه نفرند. ابتدا دوست محمد مسئول این پروژهٔ بزرگ بوده و پس از وی، میرمصور و بعد از او آقامیرک کار را ادامه داده‌اند: «در سال ۹۲۹ق. شاه‌طهماسب از هرات به تبریز تغییر مکان داد و به‌احتمال زیاد، قبل از این تاریخ بود که شاه‌اسماعیل دستور تهیهٔ یک شاهنامهٔ مصور را در کارگاه هنری‌اش داد. اگرچه زنجیرهٔ حوادث مشخص نیست، به‌نظر می‌رسد که بعضی از مینیاتورها در سال ۹۳۴ق. کامل شده باشند. البته این پروژه در زمان مرگ شاه‌اسماعیل در سال ۹۳۴ق. ناتمام بود و متعاقباً به حوزهٔ حمایت هنری شاه‌طهماسب انتقال یافت. از آنجا که شاه‌طهماسب در زمان رسیدن به حکومت ده سال بیشتر نداشت، امور سیاسی حکومت صفویان به‌وسیلهٔ تعدادی از اتابک‌ها و امیرهای قزل‌باش اداره می‌شد و این امر به شاه جوان فرصت کافی می‌داد تا به علایق زیبایی‌شناختی خویش بپردازد. در طول این بیست سال عجیب، یعنی از سال ۹۲۱ تا اواخر دههٔ ۹۳۷ که شاهنامهٔ سلطنتی تهیه شد، نقاشی اولیهٔ صفوی متولد شد و به بلوغ و کمال رسید. نقاشی "رستم در خواب است و رخس در حال جنگیدن با شیر است"، احتمالاً به قصد شاهنامهٔ ناتمام شاه‌اسماعیل تهیه شده است... در نظر طهماسب جوان که در محیط معقول، منطقی و هوشیار هرات آموزش یافته بود، نقاشی ترکمنی تبریز بایست بدون رعایت قوانین و اصول و احتمالاً پرزحمت آمده باشد. با این فرض که که بهزاد و دیگر هنرمندان جوان، طهماسب را از هرات تا تبریز همراهی کرده باشند، لزوماً می‌توان انتظار داشت که در مسیر سبک نقاشی‌های صفوی تغییری ایجاد شده باشد. این حقیقت که نقاشی رستم در خواب است که منسوب به سلطان محمد، یکی از نقاشان برجستهٔ دربار شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب محسوب می‌شود، سرانجام به شاهنامهٔ شاه‌طهماسب اضافه نشد، بی‌تردید بیانگر این نکته است که این نوع نقاشی موافق علاقهٔ شاه نبوده است.» (کنبای، ۱۳۸۱: ۷۹) البته مبتنی بر نظریات هرمنوتیک گادامر در موضوع امکان استخراج معانی متفاوت از متن یا تصویر واحد و تحلیل گفتمان فرکلاف و ون دایک در موضوع ارتباط تصویر یا متن با مسائل سیاسی زمانهٔ خلق اثر، می‌توان از این اثر تفسیر دیگری نیز ارائه کرد. مثلاً می‌توان گفت که رستم خفته، به‌مجاز، همان شاه‌طهماسب کودکی است که مدیریت امورات را به دیگران وانهاده و اسب رستم که شیر مهاجم را نابود می‌کند، به مجاز، همان رؤسای قزل‌باشند که فتنهٔ دشمنان را از حکومت شاه جوان دفع می‌کنند. برای چنان پروژهٔ عظیمی با ۲۵۸

تصویر و ۳۸۰ برگه مسلماً نیاز به تعداد زیادی از نقاشان حرفه‌ای بوده است که در نقاشی، تذهیب، خطاطی، طلاکاری، صحافی و سایر امورات مربوطه تلاش کنند. به تعبیری، تمام نقاشان سرآمد آن روزگاران درگیر این پروژه استثنایی بوده‌اند و گاهی دو نسل از یک خانواده به این امورات می‌پرداخته‌اند. (همان: ۸۲)

۲-۵ نگاره‌های مرتبط با ورزش:

از میان ۲۵۸ نگاره که در نسخه متروپلیتن نیویورک طی بیش از ۷۰۰ فولیو (v&r) منتشر شده است، تنها معدودی از آنها به موضوع میان‌رشته‌ای سیاست-ورزش مربوط است. در ادامه این نگاره‌ها از منظر تحلیل گفتمان انتقادی بررسی می‌شوند. نگاره‌های منتخب مربوط به چهار ماجرا از شاهنامه هستند: ۱. سیاوش در توران‌زمین. ۲. گشتاسپ در روم ۳. بوذرجمهر و سفیرهند. ۴. گزارش‌نبردطلخند با گوشاه.

۱-۵-۲ سیاوش در توران‌زمین

سه نگاره از شاهنامه طهماسبی به این ماجرا اختصاص یافته است: در فولیوی 180v با لیبیل: "Siyavush Plays Polo before Afrasiyab" (سیاوش در مقابل افراسیاب چوگان بازی می‌کند) شعر فردوسی چنین آمده است:

خروش تبیره ز میدان بخواست	همی خاک با آسمان گشت راست
از آوازصبح و دم کره نای	تو گفتی بجنید میدان ز جای
فکندند گویی به میدان شاه	برآمد خروش دلیران به ماه
سپهدار گویی ز میدان بزد	به ابر آمد چنان چون سزد
سیاوش برانگیخت اسپ نبرد	چو گوی اندر آمد به پیشش به گرد
دگر زد چنان چون به میدان رسید	برآن سان که از چشم شد ناپدید
بفرمود پس شهریار بلند	که گویی به نزد سیاوش برند
سیاوش بران گوی بر داد بوس	برآمد خروشیدن نای و کوس
سیاوش به اسپ دگر برنشست	بیانداخت آن گوی لختی ز دست
وزان پس به چوگان برو کار کرد	چنان شد که با ماه دیدار کرد

(شاهنامه طهماسبی، ۲۰۱۱: ۱۳۵)

سپس، در فولیوی 181v با لیبیل: "Siyavush Hits the Mark" (سیاوش هدف را می‌زند) شعر حکیم طوسی

www.anjomanfarsi.ir

چنین است:

بر و یال و کتف سیاوش جزین	نخواهد کمان نیز بر پشت زین
نشانه نهادند بر اسپریس	سیاوش نمی‌کرد با کس مکیس
نشست از بر بادپایی چو دیو	بیفشارد ران و برآمد غریو
یکی تیر زد بر میان نشان	نهاده بدو چشم گردن‌کشان
خدنگی دگر باره با چارپر	بینداخت از باد و بگشاد پر
نشانه دوباره به یک تاختن	مغربل بکرد اندر انداختن
عنان را بیچید بر دست راست	بزد بار دیگر بران سو که خواست
کمان را به زه بر به باز و فگند	بیامد بر شهریار بلند
فرود آمد و شاه برپای خاست	برو آفرین ز آفریننده خواست
وزان جایگه سوی کاخ بلند	برفتند شادان دل و ارجمند

(همان، ۱۳۶)

همچنین، در فولیوی 182v با لیبیل: "Siyavush and Afrasiyab in the Hunting Field" (سیاوش و افراسیاب

در میدان شکار) شعر حکیم چنین است:

به یک جو ز یکسان گران‌تر نبود به نظاره شد لشکر شاه زود
 بگفتند یک‌سر همه انجمن که اینت سرافراز و شمشیرزن
 به آواز گفتند با یکدگر که ما را بد آمد ز ایران به سر
 همه نام ما اندر آمد به تنگ سزد گر بسازیم با شاه جنگ
 به غار و به کوه و به هامون بتاخت به تیر و به شمشیر و نیزه بساخت
 به هر جایگه بر یکی توده کرد سپه را ز نخچیر آسوده کرد
 وزان جایگه سوی ایوان شاه همه شاد دل بر گرفتند راه
 (همان، ۱۳۷)

خلاصهٔ داستان چنین است که سیاوش در جنگ با تورانیان یکصد گروگان گرفته و تعهد به سلامتی آنها را داده است. از سویی او خسته از فتنه‌های دربار و خصوصاً سودابه به‌دنبال راه‌گریزی است. او با خود اندیشید که اگر صد گروگان را نزد پدر بفرستد، بی‌درنگ آنها را خواهد کشت و اگر به آنها هجود ببرد شایسته نیست و خداوند نمی‌پسندد و اگر به ایران بازگردد و سپاه را به طوس واگذارد، از دست شاه و سودابه خلاصی ندارد. پس بهرام و زنگه شاوران را فراخواند و با آنها گفت: برای خلاص شدن از شر سودابه به جنگ رو نهادم و حالا شاه از من می‌خواهد که پیمان‌شکنی کنم. حال که چنین است به گوشه‌ای می‌روم و انزوا می‌جویم. سپس به زنگه شاوران گفت: نزد افراسیاب برو و این اموال و گروگان‌ها را به او بده و ماجرا را بازگو و بگو راه مرا باز کند تا از کشورش عبور کنم و به گوشه‌ای بروم. سپس او به بهرام گفت: لشکر و مرزوبوم را تا آمدن طوس به تو می‌سپارم. زنگه با صد گروگان به شهر توران رفت. طورگ جنگی به پیشوازش آمد و او را نزد افراسیاب برد و او همه‌چیز را برای افراسیاب تعریف کرد. افراسیاب پیران را خواند و مشورت کرد. پیران گفت: سیاوش را نزد خود بخوان و دخترت را به او بده. کاوس هم آخر عمرش است و بالاخره تاج و تخت به سیاوش می‌رسد و در اصل هر دو کشور از آن تو می‌شود. افراسیاب نامه‌ای به سیاوش نوشت که: از رفتار کاوس با تو ناراحت شدم. به توران بیا و نزد من باش! من تو را چون پسرم گرامی می‌دارم و تو جانشین من می‌شوی و هر وقت خواستی با پدرت آشتی‌جویی من همهٔ وسایلت را مهیا می‌کنم. وقتی نامه به سیاوش رسید از طرفی شاد شد که پناهگاهی یافته است و از طرفی ناراحت شد که باید رو به دشمن بیندازد. سیاوش نامه‌ای به پدرش نوشت و از ابتدا شروع به درد دل کرد. از سودابه و ماجرای او و رفتن به آتش و آمدن به جنگ افراسیاب و صلح کردنش همه را موبه‌مو بیان کرد و گفت: حالا که شاه مرا نمی‌خواهد و از دیدن من سیر شده است، من مجبورم که به کام اژدها روم. سیاوش سپاه را به بهرام سپرد و خود به سوی توران رفت زمانی که طوس آمد و از ماجرا باخبر شد سپاه را برداشت و نزد کاوس رفت و ماجرا را بازگفت. کاوس بسیار خشمگین شد ولی مجبور شد فعلاً از جنگ صرف‌نظر کند. از آن سو وقتی افراسیاب از آمدن سیاوش باخبر شد بزرگان را به استقبالش فرستاد. پیران که در آن جمع بود، سیاوش را بسیار گرامی داشت.

شبی شاه به سیاوش گفت که فردا صبح به میدان برویم و کمی بتازیم و شادباشیم. صبح روز بعد از خواب برخاستند. شاه گفت باید یاران خود را انتخاب کنیم. سیاوش گفت: من با تو برابری نمی‌کنم. بهتر است هم‌اورد دیگری انتخاب کنی. افراسیاب گفت: تو هم‌اورد شایسته‌ای برای من هستی پس هنرت را نشان بده تا همه ببینند و نگویند شاه بد کسی را انتخاب کرد. پس شاه گلباد و گرسیوز و جهن و پولاد و پیران و نستین و هومان را انتخاب کرده و برای سیاوش هم روپین و شیده و اندریمان و ارجاسپ را تعیین کرد. سیاوش گفت: از این‌ها کدام‌شان می‌توانند گور بزنند؟ چون همه در اصل یار شاه هستند. اگر اجازه دهید من از ایرانیان چند تن را انتخاب می‌کنم. افراسیاب پذیرفت و سیاوش هفت تن را انتخاب کرد. صدای طبل‌ها بلند شد. شاه گویی را در میدان زد که به آسمان برآمد. سیاوش سوار بر اسب گوی را چنان زد که از نظرها پنهان شد. بار دیگر گویی به او دادند و این بار گوی را چنان زد که گویا تا نزدیک ماه رسید و ناپدید شد. افراسیاب خوشحال شد و همه گفتند که در میان سواران تاکنون چنان کسی

را ندیده‌اند. شاه بر تخت نشست و سیاوش هم در کنارش بود. شاه به افراش گفت: این گوی و این میدان از آن شماسست، پس ترکان و ایرانیان شروع به بازی کردند و کم‌کم بازی به‌تندی کشید. سیاوش ناراحت شد و گفت: این بازی است یا کارزار است؟ پس ایرانیان کوتاه آمدند. افراسیاب گفت: کسی به من گفته که کمانی داری که نظیر ندارد. سیاوش کمانش را پیش آورد و افراسیاب آن را به گرسیوز داد تا کمان را برزه آورد، اما نتوانست. افراسیاب گفت: من نیز در جوانی چنین کمانی داشتم، اما حالا دیگر آن زمان گذشته است. این کمان را کسی جز رستم نمی‌تواند استفاده کند؛ پس نشانه نهادند و سیاوش تیری به میانش زد و چندین بار تکرار کرد. شاه بسیار او را ستایش کرد و هدایای بسیاری به او داد و مهر زیادی نسبت به او پیدا کرد و به لشکریانش گفت: همه مطیع او باشید. روزی شاه به سیاوش گفت: بیا تا به شکار رویم. آن دو با سپاه‌هایی از ایران و توران به شکار رفتند. سیاوش در دشت گورخری دید. از میان سپاه تاخت و با شمشیر او را به دونیم کرد. آن روز او شکارهای زیادی زد و همه او را ستایش می‌کردند. افراسیاب از آن پس چه در زمان شادی و چه در زمان ناراحتی همیشه با سیاوش بود و دیگر چندان با گرسیوز و جهن سخنی و رازی در میان نمی‌گذاشت و بیشتر به سیاوش اعتماد می‌کرد. بدین‌سان یک سال گذشت.

پس از یک‌سال گرسیوز به‌سوی کاخ فرنگیس (دختر افراسیاب و همسر سیاوش) رفت. وقتی گرسیوز آن‌همه شکوه و جلال را دید، ناراحت شد و در دل به سیاوش حسادت کرد. صبح روز بعد که خورشید سر زد، سیاوش و گرسیوز تصمیم گرفتند چوگان‌بازی کنند. گرسیوز گوی را انداخت و سیاوش چنان ضربه‌ای زد که از انتظار ناپدید شد. بعد از مدتی بازی سیاوش به ایرانیان و تورانیان گفت که گوی و میدان از آن شماسست. پس دو سپاه تاختند و ایرانیان به‌تندی گوی را ربودند و سیاوش شاد شد. گرسیوز به او گفت: حالا باید با تیر و کمان هنرنمایی کنی. پنج زره بستند و بعد سیاوش نیزه را بر آن زره فرود آورد، به‌طوری‌که تمام گره‌های آن از هم باز شد. از آن‌سو سواران گرسیوز هم با نیزه آمدند و نیزه‌هایی بر آن فرود آوردند، اما حتی یک گره از زره‌ها باز نشد. گرسیوز به سیاوش گفت: بیا تا باهم کشتی بگیریم. سیاوش نپذیرفت و گفت: به‌جز تو هرکسی را که انتخاب کنی، می‌پذیرم. گرسیوز گفت: زبانی ندارد، چون این فقط یک بازی است، اما سیاوش گفت: تو برادر شاه هستی و من گوش به فرمانت هستم؛ از یارانت کسی را برگزین تا با او کشتی بگیرم! گرسیوز از یاران پرسید چه کسی حاضر است؟ گروی زره گفت: من می‌توانم با او نبرد کنم. بر سیاوش گران آمد و گفت: یک نفر دیگر هم باید باشد، زیرا این یکی همتای من نیست. پس شخص دیگر به نام دموی داوطلب شد و نبرد آغاز شد. سیاوش کمر بند گروی زره را گرفت و به میدان افکند و به گرز و کمند هم احتیاجی نیافت و بعد بر و گردن دموی را گرفت و مانند مرغی او را نزد گرسیوز برد. گرسیوز غمگین شد و رنگش پرید. گرسیوز یک هفته آنجا بود و سپس بازگشت، درحالی‌که از شکست دو تن از بزرگان ناراحت بود و به سیاوش هم حسادت می‌برد. به هر روی، هنرنمایی‌های سیاوش در ورزش و دیگر مسائل که موجب برانگیخته شدن حسادت فراوان در گرسیوز شده بود، آخر باعث شد تا وی فتنه‌ای برانگیزد و خون سیاوش ریخته شود. (۱)

تحلیل گفتمان انتقادی: سیاوش از یک‌سو بخاطر فتنه‌انگیزی‌های سودابه، می‌خواهد از دربار دور باشد و از سوی دیگر حکومت دشمن به او روی خوش نشان می‌دهد و با برگزاری مسابقات ورزش تلاش می‌کند تا پناهجو در کشور دشمن احساس راحتی کند. چنین است که سیاوش به‌رغم علاقه‌ وافر به وطن و اشخاصی چون رستم که او را چون پدر دوست می‌دارد و به او انواع فنون، چون شمشیرزنی، تیراندازی، سوارکاری، کشتی و... آموخته است، تصمیم به «پناهندگی سیاسی» نزد تورانیان می‌گیرد. تعریف امروزی پناهجو که مرور کردیم، حتی بر مورد پناهندگی سیاسی سیاوش قابل اعمال است. در شاهد مذکور، آزارهای شاه و سودابه موجب شده بود تا سیاوش که از توانایی‌های فراوانی بهره می‌برد، در ایران احساس آرامش نکرده و به دشمن ایران، یعنی توران پناهنده شود. اصل پناهندگی سیاسی برای کشور مبداء جزء نقاط ضعف به حساب می‌آید، زیرا نه تنها نیروی از نیروهای خود را از دست داده است، بلکه وجهه او نزد دیگر ملل آسیب دیده است.

دل‌گرم کردن سیاوش توسط افراسیاب و پیش‌بینی و امید به اتمام جنگ‌های ایران و توران از طریق حضور سیاوش در توران، شگردی برای جذب وی در کشور مقصد است. تکریم نیروی جذب‌شده راه‌کارهای متفاوت دارد و اظهار امیدواری به تأثیرگذاری او به خدمت به کشور پیشین و کشور جدیدش از جمله آنها است. پس از استقرار سیاوش در توران، بزرگان با وی به بازی‌های مختلفی از جمله: چوگان، تیراندازی، کشتی و شکار می‌پردازند. این کار علاوه بر آزمودن نیروی جذب‌شده و کشف شیوه‌ها و شگردهای دشمن از طریق دقت در عملکرد وی، موجب ایجاد حس در خانه بودن توسط فرد جذب‌شده می‌شود.

مشکل اینجا است که سیاوش حین مسابقات در کشور دشمن، با کسی تعارف ندارد و کاملاً جدی به این امر می‌پردازد. این بی‌تعارفی‌ها و پیروزی‌های ورزشی وی، آخرالامر موجب برانگیخته شدن حسادت در نیروهای دشمن و خصوصاً بزرگان ایشان از جمله گرسیوز می‌شود. در اثر بدگویی‌های گرسیوز، افراسیاب نگران می‌شود و برای آنکه سیاوش را از هرگونه خطای احتمالی بازدارد، شبانگاه به شید می‌گوید: وقتی سیاوش از خواب برخاست، تو با پهلوانان و بزرگان با هدایا و تحف و غلامان و اسبان به نزدش روید و او را شاد کنید. کشور مقصد که پناهندهٔ سیاسی توانا و ارزمندی را جذب کرده است، تلاش می‌کند تا او را در مسیر اهداف کشورش قرار دهد و با انواع سیاست‌ورزی‌ها، مثل دادن تحفه‌ها و امتیازات و برگزاری مسابقات ورزشی، مانع از بازگشت وی به میهن خویش گردد. گرسیوز به افراسیاب گفت: اگر او به ایران رود، برو بوم ما ویران می‌شود و تو مطمئن باش که از او جز بدی به تو نمی‌رسد. پناهندهٔ سیاسی در کشور مقصد قطعاً همواره در خطر است، چون به هر حال او روزی جزء نیروهای کشوری دیگر (دشمن) بوده است. همچنین، همواره در کشور مقصد کسانی هستند که مخالف جذب خارجی‌ها باشند، خصوصاً اگر آن پناهندهٔ سیاسی از چنان توانایی‌هایی برخوردار باشد که موقعیت بزرگی از بزرگان کشور را تهدید کند، ولو آنکه این موقعیت، جایگاه کسی در ورزش باشد.

از نظر کتبه‌های نگاره نیز نکتهٔ مهمی وجود دارد که نگاره را به زمان خلق آن پیوند می‌زند. در فولیوی 179r عنوان فارسی نگاره، به صورت کاملاً آگاهانه «رسیدن سیاوش به ترکستان به نزد افراسیاب» انتخاب شده است. خلق نگاره‌ها در زمان صفوی و درگیری‌های ایران و عثمانی است و استفاده از ترکستان به جای توران، امکان تبادل و قیاس میان توران و عثمانی (مهمترین دشمن خارجی صفویان در زمان اسماعیل و طهماسب) را در ذهن نگرنده افزایش می‌دهد. مؤلفهٔ بصری دیگری که باعث می‌شود نگاره به زمان خلق اثر پیوند بخورد، پوشش پیکره‌های انسانی است، زیرا برخی از ایشان کلاه قزل‌باشان را به تن دارند. در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل قزل‌باش آمده است: «قزل‌باش: (سرخ سر) به طوایف مختلف ترک که با سلطان حیدر و مخصوصاً با پسر او شاه اسماعیل اول صفوی در ترویج مذهب شیعه و تحصیل سلطنت یاری کردند، گفته می‌شود. این طوایف ترک به سبب کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند، به قزل‌باش معروف شدند. کلاه سرخ یا تاج‌قزل‌باش را نخست سلطان حیدر برای صوفیان و مریدان خود که آن زمان طایفهٔ ترکمانی بر سر می‌بستند، ترتیب داد. اساس تاج قزل‌باش کلاه نم‌دین سرخی بود که به نوک بلند قطور سرخی می‌پیوست و این قسمت از کلاه به عدد دوازده امام ده چین کوچک یا دوازده ترک داشت. گرد کلاه سرخ دستاری سپید یا سبز از پشم یا ابریشم می‌پیچیدند که آن را به صورت عمامه بزرگی جلوه می‌داد. و نوک سرخ بلند و دوازده ترک کلاه از میان آن بیرون می‌ماند و به صورت خاصی جلب توجه می‌کرد. آن کلاه سرخ را با نوک دوازده ترکش تاج می‌خواندند. چیزی که تمام طوایف گوناگون قزل‌باش را در زمان شاه اسماعیل اول به یکدیگر پیوسته و به صورت نیروی واحدی درآورده بود، شاه‌سیونی یا دوست‌داری شاه و فداکاری و جان‌فشانی در راه مقاصد مقدس مرشد کامل، یعنی جهاد با کفار و ترویج مذهب شیعهٔ اثناعشری و تقویت سلطنت نوینادصفوی بود. صوفیان قزل‌باش شاه اسماعیل را با آنکه در آغاز کار کشورگشائی و سلطنت، سیزده سال بیشتر نداشت، مانند پدرش شیخ حیدر و نیاکان او، پیشوای مذهبی یا به اصطلاح خود، مرشد کامل می‌دانستند و پیروی از امر و ارادهٔ او را لازم و واجب می‌شمردند. پس از تسخیر آذربایجان به دست شاه اسماعیل، شاه اسماعیل سراسر ایران را از ولایات عراق عجم و اصفهان و فارس و کرمان تا خوزستان و قسمتی از

عراق عرب از سلاطین آق‌قویونلو گرفت، خراسان را نیز به تصرف آورد و سران قزل‌باش که این همه کشورگشائی و پیروزی نتیجه‌جان‌فشانی و دلیری و فداکاری‌های ایشان در راه مرشد کامل بود، در هر ولایت با القاب و عناوین امیرالامراء و بیگلربیگی و خان و سلطان و بیگ حکومت مستقل یافتند و دارای اراضی و املاک پهناور شدند. شاه‌اسماعیل پس از فتح هر ولایت غنایم و اسیران و زمین‌های آنجا را میان سرداران قزل‌باش تقسیم می‌کرد، بدین ترتیب در سراسر ایران طوایف ترک‌نژاد و ترک‌زبان بر ایرانیان اصیل پارسی‌گوی فرمان‌روا شدند، تا جایی که در دوران صفویه مملکت ایران را قزل‌باش می‌گفتند. پس از مرگ شاه اسماعیل بر قدرت و نفوذ و استقلال امیران قزل‌باش در دربار شاهی و ولایات مختلف ایران افزوده شد و در کشور ایران حکومتی شبیه به ملوک‌الطوایفی دوره اشکانی یا حکومت شوالیه‌های اروپا در قرون وسطی پدید آمده بود. از آغاز سلطنت شاه‌طهماسب با آنکه به ظاهر بنیان ارادت سران قزل‌باش نسبت به مرشد کامل هم‌چنان استوار بود، آن ایمان و اخلاص روحانی دیرین کم‌کم روبه زوال می‌رفت و به جایش حرص و آرزو به مقامات دنیوی در دل‌های صوفیان قزل‌باش قوت می‌گرفت، چنان‌که در سال‌های اول سلطنت شاه‌طهماسب مکرر میان سران طوایف قزل‌باش بر سر نیابت سلطنت و مقامات بزرگ درباری و لشکری جنگ‌های سخت روی داد. با مرگ شاه‌طهماسب به سال ۹۸۴ه.ق، اختلاف سران قزل‌باش روزبه‌روز بالا گرفت و دسته‌ای از آنان در قزوین حیدر میرزا پسر و ولیعهد مرشد کامل را با کمال گستاخی و بی‌رحمی سر بردند و به فرمان شاه‌اسماعیل دوم تمام شاهزادگان صفوی را بجز سلطان‌محمد خدابنده و سه فرزند او، یا کشتند و یا کور کردند و دسته‌دیگر در خراسان عباس میرزا را به شاهی برداشتند و کشور قزل‌باش را تجزیه نمودند و آن‌گاه همان کسانی که شاه‌اسماعیل دوم را به سلطنت برگزیده بودند، او را به خیانت مسموم کردند و اندکی بعد از آن مادر شاه را که با خیره‌سری ایشان مخالف بود، با کمال بی‌شرمی خفه کردند و پس از آن ولیعهد جوانش حمزه‌میرزا را به دست دلاک بی‌سروپایی کشتند و کار را به جایی رساندند که دشمنان خارجی ایران را به حمله و تجاوز بر ولایات سرحدی ایران برانگیخت. «دهخدا، ذیل قزل‌باش» نکته دیگر آنکه مانند بسیاری از دیگر نگاره‌های طهماسبی، کسی یا کسانی در قالب پیکره‌هایی که با لباسی غیر از لباس قزل‌باشان تصویر شده‌اند، از پشت کوه یا حفاظی دیگر به صحنه خیره‌اند، چنان‌که گویی جاسوسانی هستند که اخبار هر واقعه را برای اربابان خود به دست می‌آورند. در این صورت وقایع ورزشی‌ای نیز که به عرصه قدرت و سیاست مربوط است، جزء همین اخبار مهمی است که باید منتقل شود. در فولیوی 180v و 182v این پیکره‌ها در بالا و در فولیوی 181v در پایین تصویر قرار دارند.

۲-۵-۲ گشتاسپ در روم www.anjomanfarsi.ir

دو نگاره از شاهنامه طهماسبی به ماجرای پناهندگی گشتاسپ به روم اختصاص یافته است. نخست، فولیوی 403v با لیل: "Gushtasp Proves His Polo before Caesar" (گشتاسپ توانایی خود در چوگان را به قیصر نشان می‌دهد) است که شعر فردوسی در آن، چنین آمده است:

برانگیخت آن بارگی را ز جای	یلان را همه سست شد دست و پای
چو چوگان بزد گوی از او بر پرید	شد از زخم او در زمان ناپدید
سواران کجا گوی او یافتی	اگرچند او نیز بشتافتی
سواران شدند آن زمان زرد روی	همه پاک با غلغل و گفت و گوی
دلیران رومی شدندی ستوه	سواران چو کاه و دلاور چو کوه
برفتند چندی سواران ز ننگ	کمان برگرفتند و تیر خدنگ

(شاهنامه طهماسبی، ۲۰۱۱: ۲۱۲)

دوم، فولیوی 404r با لیل: "Gushtasp Proves His Archery before Caesar" (گشتاسپ مهارت خود در تیراندازی را به قیصر ثابت می‌کند) است که شعر حکیم طوسی چنین در آن درج شده است:

چو آن دید با خویش گشتاسپ گفت که اکنون هنرها نشاید نهفت

ببفگند چوگان کمان برگرفت	همه روم ازو دست بر سر گرفت
نگه کرد قیصر بدان سرفراز	بدان چنگ و یال و رکیب دراز
بپرسید و گفت این سوار از کجاست	که چندین بیچد از چپ و راست
سرفراز گردان بسی دیده‌ام	سواری بدین گونه نشنیده‌ام
بخوانید تا زو بپرسم که کیست	سروش ستیا همچو ما آدمی‌ست
کجا باشدش بوم و آرامگاه	چه گوید چو پرسند از او نام و جاه
بخواندند گشتاسپ را پیش او	بیچید جان بداندیش او

(همان، ۲۱۳)

خلاصهٔ ماجرا چنین است که گشتاسپ به خاطر بی‌مهری پدر، تصمیم گرفته روم برود. گشتاسپ در شبی تیره قبا‌ی زربفت رومی پوشید و دینار و گوهر به اندازهٔ نیازش برداشت و به سوی روانه شد. چون به دریا رسید کشتی‌بانی بنام هیشو از او دیناری گرفت و او را به شهر بزرگی در روم رسانید. در آن شهر که ساختهٔ سلم (یکی از سه پسر فریدون) بود هفته‌ای را در جستجوی کار بود تا آنچه را که داشت خرج کرد. او بالاخره با تمهیدات دهقانی ایرانی نژاد، کتابیون، یکی از سه دختر قیصر روم را به زنی می‌گیرد و اگرچه آن دو از ارث محروم و از قصر اخراج می‌شوند، زندگی خوشی را آغاز می‌کنند. گشتاسپ سپس به دو خواستگار دیگر دختران قیصر کمک می‌کند و به جای آنها دلآوری کرده، گرگ اژدهایبکر و اژدهای سقلا را می‌کشد و آن دو زوج را به هم می‌رساند. قیصر که به خاطر داشتن آن دو داماد سر به آسمان می‌سایید، جشنی بزرگ آراست و دو داماد قبل از همه شروع به هنر نمایی در چوگان و تیر و نیزه کردند. از آن سو کتابیون نزد گشتاسپ آمد و گفت: تا کی چنین اندوهگین به گوشه‌ای بنشیني؟ بلند شو و به میدان قصر و به تماشای دو داماد پدرم برو و ببین این دو پهلوان یکی گرگ و دیگری اژدها را کشته است. گشتاسپ زین بر اسب گذاشت و به میدان رفت. چندی به نظاره ایستاد و آنگاه گوی و چوگان خواست و وارد میدان شد. او چنان هنری در بازی نشان داد که پای دیگر یلان سست شد. چنان ضربه‌ای به گوی چوگان زد که سواران از یافتن آن ناامید شدند. سپس، هنگامی که نوبت به تیر و کمان رسید، باز همه در شگفت ماندند. قیصر او را نزد خود خواند و وقتی از او نام و نشان را پرسید، دریافت که همان داماد محروم خویش است و نیز دریافت که او در واقع آن کسی است که گرگ و اژدها را کشته است. هیشو هم دندان‌های گرگ و اژدها را به نشان درستی کلام گشتاسپ آورد و قیصر تازه دانست که چه ستمی بر گشتاسپ و کتابیون رفته است.

تحلیل گفتمان انتقادی: در این شاهد، پهلوان قهرمان شاه‌نژاد، با حفظ غرور و عزت خویش، در کشور بیگانه به دنبال کار می‌گردد تا هزینهٔ زندگی خود کند. نکتهٔ آنکه نهایتاً یک هم‌وطن به او کمک می‌کند. شهری که گشتاسپ در آن آمده ساختهٔ سلم، یعنی یکی از فرزندان یاغی فریدون است. سلم و تور سال‌ها با ایران جنگیدند و پیش از آن برادر خویش، ایرج را که به شاهی ایران زمین برگزیده شده بود، سر بریده بودند. همچنین اهرن، یکی از آن دو داماد قیصر که با کمک‌های گشتاسپ به دختران شاه رسیده بودند، نیز از نژاد سلم و صاحب شمشیر سلم بود و گشتاسپ با همان شمشیر اژدهای سقلا را کشت. پیوند داستان گشتاسپ به دلآوری‌های ایرانیان باستان از طریق همین یادگارهای سلم برقرار شده است. به عبارتی، می‌توان داستان را اینگونه به تاریخ نگارگری آن پیوست که اولاً در نهایت ایرانی می‌تواند به ایرانی کمک کند تا پیروز شود، چنانکه خاندان ایرانی صفویان به ایران کمک کردند تا از گرفتاری‌های زمانه رها شوند. ثانیاً با امکانات دشمن هم می‌توان با دشمن جنگید و به مدارج و تعالی رسید، چنانکه گشتاسپ در شهری که سلم ساخته بود به جایگاه رفیعی در روم رسید و نیز با شمشیر سلم اژدهای سقلا را کشت. در اینجا نیز نام سلم به ذهن نگرندهٔ نگاره و خوانندهٔ شعر شاهنامه یاری می‌رساند تا ماجراهای مبارزات ایرانیان و ترکان را به خاطر آورد. جنگی که در زمان صفویان نیز به گونه‌ای دیگر تکرار (بلکه ادامه) یافت.

از سویی، ورزش در این داستان نیز نقش مهمی در سیاست بازی می‌کند. با دقت در داستان متوجه می‌شویم که نهایتاً این ورزش (چوگان و تیراندازی) و درخشیدن گشتاسپ در حین آن است که موجب می‌شود تا قیصر داماد شجاع ایرانی خویش را بازشناسد و از ستم‌هایی که در دیار غربت و در زمان پناه‌جویی به او رفته است، پشیمان شده، گشتاسپ را به مقام شایسته خویش بازرساند، زیرا او از ابتدا نیز از نژاد شاهان و لایق تخت و بارگاه بوده است. در این نگاره‌ها نیز پیکره‌ها لباس قریبانشان به تن دارند و نگارگر با این مؤلفه بصری تلاش کرده است تا داستان را به زمان خلق نگاره پیوند زده و در نگرنده حسی از هم‌خوانی وقایع با وقایع روزگار خویش برقرار سازد.

۳-۵-۲ بوذرجمهر و سفیر هند

خلاصه داستان چنین است که شاه هند خراج و هدایای فراوانی را به درگاه کسری می‌فرستد. در میان آنها یک شطرنج هم هست. رای هند نامه‌ای نوشته و به فرستاده سپرده است تا به شاه کسری دهد. در آن آمده است اگر از رسم و رموز بازی آگاهی یافتید، باج و خراج همانگونه که انوشیروان فرموده داده خواهد شد، والا این پایان کار است. حکیم طوس چنین فرموده است:

بدانند هر مهره‌ای را به نام	که چون راند بایدش و خانه کدام
پیاده بدانند و پیل و سپاه	رخ و اسپ و رفتار فرزین و شاه
گراین نغز بازی برون آورند	به‌داندگان بر فزون آورند
همان باژ و ساوی که فرمودشاه	به خوبی فرستم بدان بارگاه
وگر نامداران ایران‌گروه	ازین دانش آیند یک سر ستوه
چو با دانش ما ندارند تاو	نخواهند ازین بوم و بر باژ و ساو

(شاهنامه، ۱۳۹۴: ج ۴، ۷۲۷، ۲۶۹۱-۲۶۸۶)

فرستادن این بازی و طرح مسأله درباره آن، به تعبیر امروزی، نوعی شرط دیپلماتیک است. یعنی: گشودن راز شطرنج مساوی با دادن خراج از روی رضایت است و نهایتاً، بوذرجمهر این بازی را رمزگشایی می‌کند. در فولیوی 639v با لیل: "Buzurjmihir Masters the Hindu Game of Chess" (بوذرجمهر بازی هندی شطرنج را می‌آموزد)

حکایت این رمزگشایی تصویر شده است. شعر فردوسی اینگونه در نگاره درج است: دی ۱۳۹۹

سوی تخت آن شاه بیداربخت	بیاورد و بنهاد شطرنج و تخت
چنین گفت با موبدان و ردان	که‌ای پاک‌دل نامور بخردان
همه گوش دارید گفتار اوی	همین رای سالار هشیار اوی
بیاراست دانا یکی رزمگاه	به قلب اندرون ساخته جای شاه
چپ‌وراست صف برکشیده‌سپاه	پیاده به پیش اندرون رزم‌خواه
هشیوار دستور بر دست شاه	به رزم اندرونش نماینده راه
مبارز که اسب افگند بر دو روی	به دست چپ و راست پرخاش‌جوی
وزو برتر اسبان جنگی به پای	همان پیل جنگی ز بالای جای
چو بوذرجمهر آن سپه را براند	همه انجمن درشگفتی بماند
غمی شد فرستاده هندسخت	بماند اندر آن مرد بیداربخت

(شاهنامه طهماسبی، ۲۰۱۱: ۲۶۴)

بوذرجمهر بدون آنکه این بازی را پیش‌تر دیده باشد، تنها بر اساس هوشیاری فراوان خویش، موفق می‌شود طرز چینش، حرکت و برد و باخت را معلوم و اعلام کند. این زکاوت موجب ناراحتی سفیر هند می‌شود، چرا که کشورش مجبور است طبق معاهده‌ای که بسته‌اند، خراج‌ده ایران بزرگ باشد.

تحلیل گفتمان انتقادی: طبق تعهد رای‌هند، سطح دانش ایرانیان در کشف ماجرای بازی یا همان ورزش فکری شطرنج تکلیف باج و خراج یک کشور را روشن خواهد کرد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این جا بازی شطرنج و سطح هوش عوامل حکومت مقتدرتر در چگونگی روابط مالی آن کشور با حکومتی دیگر تعیین‌کننده است و این خود حکایت از اهمیت ورزش در مناسبات میان کشورها (در زمان داستان) دارد. از نظر مؤلفه‌های بصری نیز پوشش و خصوصاً کلاه قزل‌باشان به جز بر سر پیکرهٔ سفیر هندی که سیاه‌چرده تصویر شده است، بر سر سایر شخصیت‌ها، و حتی بر سر شاه دیده می‌شود.

یادآوری: از آنجا که مرجع پژوهش حاضر شاهنامهٔ طهماسبی است، به بحث شطرنج بسنده شد، اما در واقع، در داستان شاهنامهٔ فردوسی پس از این ماجرا، بوزرجمهر بازی نرد را ساخته و برای رای‌هند می‌فرستد تا سطح دانش هندیان را بیازماید. این داستان در شاهنامهٔ طهماسبی در هیچ‌نگاره‌ای تصویر نشده است (و یا نگارهٔ آن نیز جزء برگه‌های مفقودشدهٔ این اثر بزرگ است)، با این حال، داستان مذکور در شاهنامهٔ فردوسی مذکور است. (ن.ک: شاهنامهٔ فردوسی، ۱۳۹۲: ج ۴، ۲۸۴۸-۲۷۵۰)

۴-۵-۲ گزارش نبرد طلخند با گوشاه

فولیوی 643v با لیبیل: "The Battle That Ended in Checkmate and Chess" (نبردی که به مات شدن در شطرنج ختم شد) نیز به ورزش فکری شطرنج مربوط بوده و در آن، شعر حکیم طوس چنین آمده است:

بپوشید طلخند جوشن نخست	بیاورد گو نیز خفتان و خود
بدان تندی از جای برخاستند	نهادند بر کوهه پیل زین
همه دشت پر زنگ و هندی درای	به لشکرگه آمد دوشاه جوان
سپهر اندران رزمگه خیره شد	بر آمد خروشیدن گاودم
بیاراست با میمنه میسره	دولشکر کشیدند صف بر دو میل
درفشی درفشان به سر بر به پای	پیاده به پیش اندرون نیزه‌دار
نگه کرد گو اندران دشت جنگ	همه کام خاک و همه دشت خون
به طلخند هرچند جانش بسوخت	

(شاهنامهٔ طهماسبی، ۲۰۱۱: ۲۶۵)

خلاصهٔ داستان چنین است: در شاهنامهٔ گو نام پسر جمهور (شاه هند) است. گو چون بالید و به سن جوانی رسید، خود را شایستهٔ پادشاهی دانست و به همین سبب میان او و برادرش طلخند اختلاف و جنگ در گرفت. گو خواهان آشتی با برادرش طلخند بود، اما وی نپذیرفت و به جنگ ادامه داد تا در میانهٔ نبرد، بر پیل جان سپرد. علت شکست طلخند وزیدن باد به خلاف جهت حرکت سپاهیان اوست. در این نبرد تأثیر عوامل طبیعی بر نتیجهٔ مبارزات (سیاسی و خصوصاً جنگ‌ها) کاملاً مشهود است. گو نگران شد که چگونه این خبر شوم را با مادرش انباز گوید. سرانجام، گو چاره‌ای اندیشید و بزرگان قوم خویش را بر آن داشت تا صحنهٔ کارزار او و برادرش را بر تختهٔ شطرنج بیارایند و این صحنه را به مادر نشان دهند تا مادر خود از چگونگی مرگ طلخند آگاه گردد.

مادر، به تماشای شطرنج مشغول شد و بوسیله آن دانست که فرزندش طلخند، بر پشت پیل و بدون هیچ زخمی بر بدنش درگذشته است. بدین ترتیب مادر از بابت مرگ طلخند، آسوده خاطر گشت و از دیگر پسرش، یعنی گو خرسند و راضی گردید و از آن پس به بازی شطرنج پرداخت و خود پیوسته با شطرنج سرگرم بود.

تحلیل گفتمان انتقادی در این شاهد، کارکرد بسیار خاصی از ورزش فکری شطرنج در عرصه قدرت و سیاست جلوه گر است. نکته دیگر آنکه در نبردهای سیاسی گاهی پیروزی چندان هم شادی آور نیست، چرا که ممکن است طی آن نزدیکان یکدیگر را بکشند یا از مقامی خلع کنند. از نظر مؤلفه‌های بصری، در این نگاره تنها گوشه‌ای است که کلاه قزباش را به سر دارد. در این صورت نگارنده تلاش کرده است که در نگرنده حسی از طرف‌داری و تقسیم متخاصمین به خودی و غیرخودی ایجاد کند.

۳. نتیجه‌گیری

امر سیاسی مفهومی بسیار وسیع‌تر از سیاست دارد. وقتی ورزش به دربار و حکومت مربوط شود، خودبه‌خود در عرصه قدرت و سیاست قرار گرفته است. نگاره‌های شاهنامه طهماسبی که بر اساس اشعار شاهنامه فردوسی از جنبه‌های مختلف به امر سیاست و قدرت مربوط است: اولاً، شاهنامه فردوسی هم تاریخ سیاسی خود را دارد و هم داستان دست‌اندرکاران عرصه قدرت و سیاست را بیان می‌کند. ثانیاً، شاهنامه طهماسبی با حمایت حکومت نوپای صفوی و در کارگاهی درباری خلق شده است و سفارش دهندگان صفوی نیز انتظارات و راهبردهای خود را در خلق نگاره‌ها تأثیر داده‌اند. نگاره‌های شاهنامه طهماسبی موضوعات مختلفی دارد و ورزش یکی از آنها است. از میان این نگاره‌ها، سه نگاره به داستان پناهندگی سیاسی سیاوش به دربار افراسیاب تورانی و راهبرد ورزشی-سیاسی شاه توران برای جذب و حفظ سیاوش پناه‌جو در کشور مقصد مربوط است. افراسیاب تلاش می‌کند تا با به میدان ورزش کشیدن سیاوش در او حس در خانه بودن و صمیمیت ایجاد کند تا او را از اندیشه بازگشت به وطن دور سازد. این راهبرد منافع احتمالی دیگری هم چون کشف توانایی‌ها و شگردهای ایرانیان در مبارزات واقعی نیز دارد. البته جدیت سیاوش در مبارزات ورزشی-سیاسی مذکور (شامل: چوگان، تیراندازی، شکار و کشتی) موجب برانگیخته شدن حسادت در بزرگان توران، به خصوص گرسیوز می‌شود که آخر الامر نتیجه‌ای خون‌بار همچون قتل سیاوش را در پی دارد. داستان دوم، مربوط به پناهندگی سیاسی گشتاسپ به روم بوده و طی دو نگاره تصویر شده است. در این مورد نیز ورزش به‌مثابه امری سیاسی است که به‌وسیله آن توان‌مندترین افراد جامعه برای خدمت به حکومت گزینش می‌شوند. توانایی‌های گشتاسپ در ورزش‌های چوگان و تیراندازی باعث می‌شود تا قیصر روم به توانایی‌ها و نهایتاً اصالت و ارزش داماد مقهور خویش، گشتاسپ پی ببرد و او را به عرصه قدرت بازگرداند. در داستان سوم که ضمن یک نگاره تصویر شده است، ورزش فکری شطرنج در مناسبات مالی میان کشورها که امری دیپلماتیک است، نقش بازی می‌کند. کشف راهکار و شگردهای بازی شطرنج به‌عنوان ابزاری برای سنجش هوش و استعداد ایرانیان به کار می‌رود و آخر الامر نتیجه آن می‌شود که هند خراج‌گزار ایران باقی بماند. در آخرین داستان با بهره‌گیری از ظرفیت یک نگاره، نشان داده می‌شود که شطرنج می‌تواند در گزارش ماقوع جنگ نقش داشته باشد، چنان‌که در داستان مذکور، از طریق شطرنج، پیامد جنگ و نتیجه آن به سمع مادر گوشه‌ای می‌رسد. نکته مهم آن‌که در این نگاره‌ها نگارگران تلاش کرده‌اند تا انتظارات حامیان صفوی خویش را نیز پاسخ‌گو باشند. ایشان با بهره‌گیری از ظرفیت مرفه‌های بصری نگاره‌ها، در نگرنده حسی از هم‌خوانی وقایع با مسائل روز زمان شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب ایجاد کرده‌اند. مثلاً پوشاندن لباس قزل‌باشان به پیکره‌هایی که در اصل متعلق به داستان‌های اساطیری و تاریخی قدیم بوده‌اند، مهمترین شگرد نگارگران برای انجام چنان وظیفه‌ای بوده است. ضمناً در نگاره‌ها مؤلفه بصری دیگری نیز به حس پیوستگی وقایع به زمان خلق آنها یاری می‌رساند. این مؤلفه تصویری، نقش پیکره‌هایی است که گویی جاسوسانی هستند که همه مسائل (از جمله وقایع

ورزشی) حکومت‌ها را زیر نظر دارند تا اخبار آن را برای تصمیمات آتی به اربابان خود منتقل کنند. به عبارتی این مؤلفهٔ بصری، حسی از احتیاط و لزوم مراقبت از حکومت در مقابل فتنهٔ دشمنان را در نگرنده ایجاد می‌کند.

پی‌نوشت

(۱): به منظور صیانت از حقوق پژوهش‌گران و رعایت اصول اخلاقی تحقیق یادآور می‌شویم که در این پژوهش، خلاصه‌داستان‌های مذکور، همگی تلخیص، بازنویسی و یا برداشت آزادی از «برگردان روایت‌گونهٔ شاهنامهٔ فردوسی» اثر دبیرسیاقی (۱۳۸۰) است.

منابع فارسی

- آشوری، داریوش. (۱۳۵۴)، فرهنگ سیاسی، هشتم، تهران: مروارید.
- آقا بخشی، علی و مینو افشار زاده. (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار.
- آیدن‌لو، سجاد. (۱۳۹۰)، دفتر خسروان، برگزیدهٔ شاهنامهٔ فردوسی، تهران: سخن.
- براون، ادوارد. (۱۳۳۴)، تاریخ ادبی ایران، ترجمه و تحشیه و تعلیق: علی‌پاشا صالح، چاپ دوم، تهران: کتابخانهٔ ابن‌سینا.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)، چاپ سوم، تهران: نگاه.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی. (۱۳۵۳)، حبیب‌السیر، زیر نظر: محمد دبیر سیاقی، ج ۴، چ ۴، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- دبیرسیاقی، سیدمحمد. (۱۳۸۰)، برگردان روایت‌گونهٔ شاهنامهٔ فردوسی به نثر، تهران: قطره.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، زیر نظر: محمد معین، تهران: دانشگاه تهران.
- شیرازی رومنان، حسن. (۱۳۸۷)، «چیستی و چگونگی تحقیقات کیفی، روش تحلیل گفتمان»، ماهنامهٔ نگرش راهبردی، شماره‌های ۹۳ و ۹۴، صص ۷۱ الی ۹۴.
- فاضلی، حبیب‌الله. (۱۳۹۱)، «ورزش و سیاست هویت»، مجله: پژوهش‌نامهٔ علوم سیاسی، سال ۷، شمارهٔ ۲، بهار. صص: از ۱۵۱ تا ۱۷۴.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۲)، شاهنامه (دورهٔ چهار جلدی)، به تصحیح: جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹)، تحلیل گفتمان انتقادی، ترجمهٔ فاطمه شایسته پیرانودیرگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه.
- کنبای، شیللا. (۱۳۸۱)، نگارگری ایرانی، ترجمه: مهناز شایسته‌فر، تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
- ماه‌وان، فاطمه. (۱۳۸۹)، تحلیل ادبی نگاره‌های شاهنامهٔ فردوسی: (بامقایسه‌نگاره‌های دوندونسخه‌بایسنغریوداوری)، پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد ادبیاتفارسی، به‌راهنمایی: محمدجعفری‌احقی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ماه‌وان، فاطمه. (۱۳۹۵)، «متن پژوهی شاهنامه با استفاده از نگاره‌ها، قابلیت‌های نگارگری به‌منزلهٔ منبعی در متن پژوهی»، رسالهٔ دکتری رشتهٔ ادبیات فارسی، به‌راهنمایی محمدجعفری‌احقی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- مجیدیخامنه، فریده. (۱۳۸۷)، «ورزش‌درنگاره‌هایایرانی»، کتاب ماه هنر، شمارهٔ ۱۲۳، آذرماه. صص: از ۴۲ تا ۵۳.
- محسنی، محمدجواد. (۱۳۹۱)، «جستاریدر نظریه‌وروشتحلیل گفتمانفرکلاف»، مجله‌معرفتفرهنگیاجتماعی، تابستان، سال سوم، شماره ۱۱. صص ۶۳ تا ۸۶.
- محمدحسن، زکی. (۱۳۶۳)، تاریخ نقاشی در ایران، ترجمه: ابوالقاسم سحاب تفرشی، چ ۳، تهران: اقبال.
- مزروی، میشل. م. (۱۳۶۸)، پیدایش دولتی‌تصفوی در ایران، مترجم: یعقوب‌آزاد، چ ۲، تهران: گستره.
- ملکوتیان، مصطفی. (۱۳۸۸)، «ورزش و سیاست»، مجله: سیاست، دورهٔ ۳۹، شمارهٔ ۲، تابستان. صص: از ۳۰۱ تا ۳۱۶.
- نظامی عروضی، ابوالحسن احمد بن عمر بن علی. (۱۳۸۳)، چهارمقاله، به تصحیح: علامع قزوینی و تصحیح مجدد: محمد معین، چ ۵، تهران: جامی.
- هیوود، اندرو. (۱۳۸۷)، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه: حسن سعیدکلاهی و عباس کاردان، تهران: علمی و فرهنگی.

منابع غیرفارسی:

of the United Nations High Commissioner for Refugees (UNHCR), Communications and Public Information Service.

Fairclough, N. (1996) ,Language and power, Longman Group UK Limited.

Hauptmann, Emily.(2003), "A local history of the political", *Political Theory*. available at: <http://ptx.sagepub.com/content/32/1/34>

Norris, Andrew.(2006), "Ernesto laclau and the logic of the political", *Philosophy social criticism*, 2006, available at: <http://psc.sagepub.com/content/32/1/111>.

shahnama of shah tahmasp: the Persian book of king(2011), new York: the metropolitan museum of art.

The truth about asylum - Who's who: Refugee, Asylum Seeker, Refused asylum seeker, Economic migrant,(2015), London, England: Refugee Council, retrieved 7 September.

منابع الکترونیک:

<http://shajie.ir> ۱۳۹۶/۰۵/۱۰ بازدید: رضا شجیع،



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام



دانشگاه تربیت مدرس



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir